



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

نام کتاب: من لا یحضره الاله

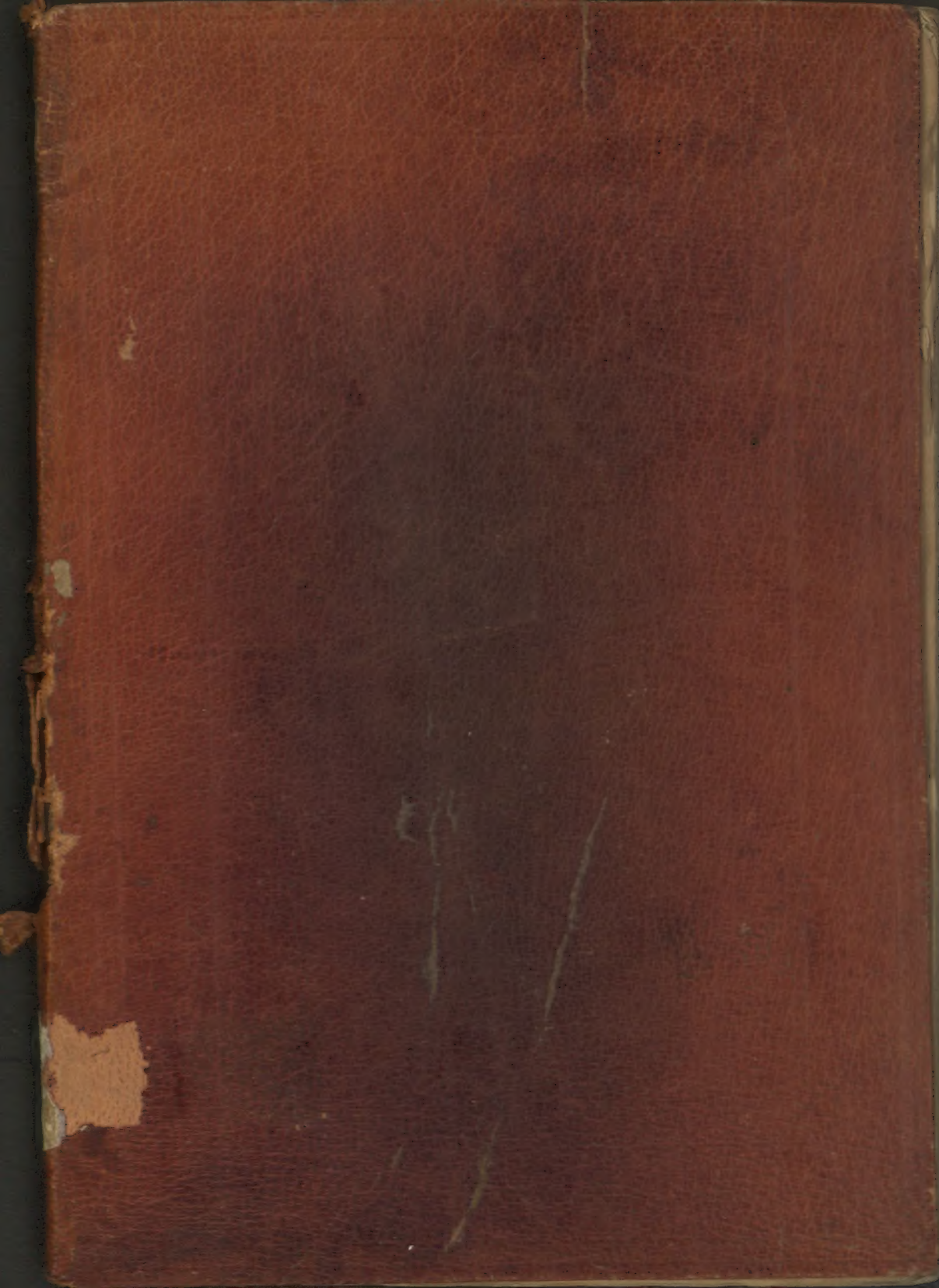
مؤلف: سید محمد هرون

شماره کتاب: ۱۳۴ سله

اندازه: ۲۲x۱۵

تاریخ تصویربرداری: مرداد ۱۳۸۹

اقوال دانشگاه  
X 1312







۲۲X۱۵

۱۳ صفر دایره ۱۳  
۷/۵  
۱۳/۹



کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

از مجموعه نسخه های خطی اهدائی

سید محمد مشکوة







بسم الله الرحمن الرحيم

**نوحیم** خدا به الله می گفت بعضی از طایفه ای که نگویند چرا که این  
پشت گمانند که این شایسته است و بیایند و بیایند و بیایند و بیایند  
میگویند از برای من چه بود و ممکن شد بنایند الهی اعتنا و اندام  
نگردم اگر چه میگویم و در آوردن استیلا و بیوی بدون سخت و کلفت  
یا حدیث و بی اعتنای و بیایند که خدا صافان ندارد خلاصه  
عقل و در نقایا نامده بر این عقلیه و نقلیه را ملاحت نمودند  
والان کما کان کفشد من حلیه نو با اهل دینانی با اخوت و اگر اهل  
دینانی معلوم است که هر کس که بیایند و بیایند است و علم و معرفت  
و هو و عند و فریب انبای و تا از می بیند هر روز و در خیال جلیب  
منفعت در محضی حاضر خواهند نمود و رضو منا چه حالت خواهی

داشت و هکذا و اگر اهل اخوت نبوی و نبوی واجب است ملاحظه نما  
من لم یعرف الفقه فله صنف فیه چه عبادت او این بهتر که ترویج سر  
مملی و حاجت برادرش من میاوری دفع ظلم از مظلوم شود و حق  
من له الحق برسد و هکذا بجای مختصر بنایم باری در جواب فقره اولی  
عقل و نقل و کاشکی نمود من جلد و صکر دم با این بیاست قناعت  
داشته باشم که فرموده اند الفناء کن لا یبقی با نداننده باشم که  
فرموده اند اگر دانسته باشم همین طوری که هستم و طریقی که دارم کفشی  
با طورهای دیگر و طریقه های دیگر اگر معنی قناعت را فهمیده اید قناعت  
نداد و حوادث روزگار و ثقل مردم و وجود اشرا را لا یبقی است  
مخاطبت با خبر الحافظین است حسنی الله و نعم الوکیل و اگر ندانست  
باشم اگر بیاست شهری دانسته باشم خیال و صدمه و بیست  
شهر دیگر را دارم و اگر اقلیمی اقلیم دیگر علاء بر این بکنی از بیست  
نامیده ندارد و قناعت ندارم اعتبارانی که سالها و عمرها در حدیث دارد



و معلوم نیست که مگر نشود طالب علم متذلل و متواضع و در ملاقات بزرگان  
 ملان صنعت از او بظهور و رسید و بفلا امتیاز دولتی عنایت شود و در این  
 صدمه و غصه دارم اگر به بنیم چه خواهیم کرد و شکداً بفرم و شاعر است  
 و شعله باز مختصر اهل هر صحنه که در روی زمین عمارت باشد من صد  
 و غصه دارم علایق بر این در امور و افراط از قبل جوی و قوت و شکی  
 اوقات تلخ است بآن بگویم از آن سابقه حکایتی بشنودن منبسط چه بگویم  
 مغرورم ندی ملتفت باشی احوال من شدی من هنوز غم قلب دارم  
 و عالم را حادث میدانم و رفیق داشتم میبگفت من پیش تو رفیق در بلای خوش  
 صورت هست و طالب دارد غصه و افسوس دارم که چرا زین بنیم را ز جامع  
 الاغ عقده دردم هست در جواب فقر فایده کفتم و کفتم من جمله کفتم  
 حکایت لغزان و سبب عطا حکمت با و واحدیت بخند بر در بار خلالت حضرت  
 داود و خطرات این امر باشد احادیث دیگر که فقها و صوان الله علیهم  
 در خواب فضا ذکر کرده اند و بود شجاعت و فضل امام در بین از برای حساب

بصیرت کفایت است و چشم هدایت الله حفظت الله تعالی فی الدار بن بعد از  
 فی الجملة اسکان عقل و اهل ظاهر نفس امامه بنای گفت و شنید و کذا  
 با و هم از امر مقول بنویسند که گفتیم بالاخر چون دیدیم دست بر  
 نیت و شب و روز با من است کفتم ای نفس بر تو معلوم شد که تحصیل  
 رباست و اعتبار از دینوی و خوشوفی و کفایت موعود فاعانت محال است  
 حال بدان که بان مطلب است صرف عمر و زحمتم میخواهد بلکه بانی تحصیل  
 میشود و جمیع کینههای دنیا و آخرت در او است هر چه خواهد دلست همان  
 پستی گفت حبیب کفتم آنچه اینجا و در سل کفتم اند و مکر و شنبه و تجربه  
 همه سبب است بندگی و اطاعت خدا و اولیاء او که خدا را بیدار و ده  
 بنا ز لاجل لاجل چون از او کشتی هر چه از او نکشت و بسلا  
 علی زانبع العبد







نزدیکی است بطاعتان بیاری حضرت حق از کبد شیطان و شرابی  
 زمان از جهل و دین و دنیا محفوظ بمانی و لکن نامی کردم و دیدم  
 علایق برانکه و ماغ و حالت این مطلب را ندارم علایق اما صبر و صنوان  
 علیهم بکمال بقیع و سخت کشیده از دوی اخبار و آثار ائمه اطهار و معارف  
 قرآن و برهان و سالد و کتب مفصله در این خصوص نوشته اند اگر موافق  
 الهی شامل شود مطالعه و مراجعه با آنها از برای صاحب بصیرت کفایت  
 است مخصوص کتب صاحب مجاز الاقمار و معارف صاحب الزمان  
 و علامه و سید بن طاووس و حمزه الله علیهم بازنامل کردم با خود گفته ام  
 است که همین زبان که باین من و تو معارف است گفتگوهای مفترقه  
 که مشتمل باشد دین و دنیا با بنو صحبت بدارم و بخوی بنویسم که التاء الله تعالی  
 قبل از تکلیف و بعد از تکلیف پیش از هر کتب در هر خصوص شی کتب او بنویسد  
 و اشعار و تواریخ و معابد هر کتب بلکه قبل از اجتماع و بعد از اجتماع با ائمه  
 و توفیق خداوند عالم و توجه باین و سلبین معبد المیر علی الله مستبکر ان هیچ لغای

احوال و اخبار  
 و تواریخ

فی واحد و در وقت و لشکی و نهانی و منعی باشد و اگر خواسته باشی این بود  
 می بین <sup>مستحق</sup> لا یحضر الا بنو غانی اعتبار با نواست بدانکه اصرار دارم تخلیف  
 الظاهر و بط بنویسم مبارک ابراد نمائی که اولاً جراحه خلاصم نمود هر کس <sup>مستحق</sup>  
 چه علمی چه غیر علمی لا محاله نوشته او چه بطریق کتاب چه بطریق رساله الهی  
 منظم بود الله با بنو نمائی که این کتاب مشتمل است بر چند باب بفضل با فضل  
 و خانه با عناد بن دیگر تا بنی بعضی نور اهل علم میداند و ظاهر خطا  
 و المرحوم محقق بنو استانه که بنو با بنو همانم معرفت و همچنین من  
 بدینا و الف کلام در السنه با مشهور با و خود این کلام را بنویسید اگر  
 اید که مورد ابراد اهل فضل بلکه اشخاص که چند صبا می دهند و سید  
 باشند میباشد و ثالثاً مکرر از شما می شنیدم که دنیا حادث است و همچنین  
 شخص عامل اعتقاد بدینا و اهل دنیا نباید بکند مرغ زبون نشود و خوش نه  
 ساری هر هادی که بدینا خانی دارد مگر بقدر ضرورت و نه باطل  
 بعلت آنکه خاتم الانبیاء فرمودند الله بنا جفته و طایفه کلام بر و مکرر



















بهر خاطر چنانکه ز روی دبا کنیم گاه گاهی کتب اشعار فارسی را هم بخوان  
ندارد گمان نکلی که خیال دارم اشعار مناسب بخوانم بلکه در الحاح و لغو هم که نخوا  
نمضیع این نوشته برای این طرزه های نیست و الا در هر کفکونی حدیث و آیه  
که مناسب است داشته باشد و هم چنین حکایات و امثال عربی بظن میاید  
اگر هم بنیاید باندک مراجع بکتاب اجزاء و غیره میتوان اخذ کرد فی الحقیقه باین  
اشعار شد در پیش با وجود اینها بدانکه هر چه نوشته میشود بوجهی مستند  
از اجزاء و احادیث و کلام حکای الهی است فراموش مکن که پیش از این بگرا  
این مطلب باعث ملال است **فصل پنجم** اگر کسی را بدی که علی الظاهر مشغول  
عبادت الهی محض دیدن او را در نظر محض مبادار و مؤمن مسلمان ششمار  
مخبر از همه حقیقت او را محض مبادار و بقدر امکان در حاجت او بکوش اما در  
وایغ و دفع الامر اگر محبت او را بخوای در قلب خود جای دهی باین نذر و هائیا  
اکتفاء کرد و او را نظر دیگر دارد مؤمن بشو که نبود الهی این چیزها بر تو معلوم شود  
باین قلب جای کنی است که لا مکان و فرموده است لا یغنی عنی الا سئل

فصل پنجم  
در بیان آنکه هر چه نوشته میشود  
بوجهی مستند است  
و اگر کسی را بدی که علی الظاهر  
مشغول عبادت الهی محض دیدن او را  
در نظر محض مبادار و مؤمن مسلمان  
ششمار

و لیکن بمعنی طلب عبدی المؤمن نریغش باین نذر و لیکن که فلان مثلاً نام  
وصاتم القهار است این فقره بنظم رسید نیز با بنویسم عیب ندارد و فی حق  
بمسجد خدمت مولای منتهان و ابرو منان مشرف شدند بکی گفت من  
دروغ دخی داشتم دیگری گفت من شب گذشت نا جمیع مشغول عبادت بود  
خلاصه باین نحو که اگر تکفند حضرت فرمودند من شب و روز هر را خواب بودم  
و اگر وقت دیگر در این این دو میدیدم نیز میخواهد احاطه بنظر من بود اگر تعجب  
چیز را که مقصود حضرت بود فیثا لک و الا ان خدا بخواه که بعضی انشاء الله تعالی  
خواهی فهمید **فصل ششم** طایفه را بعد از معاشرت خواهی دید که در عبادت و احکام  
واجبه شرعیه کوتاهی میکنند و در این علمشان موبدان و مناسبات نظر  
نخواهند و نتوانند خلاصه کلمات بعضی از ایشان مثلاً این خواهد بود که اینها  
و اولیایا که بودند خواستند عوام کالانعام و امقید بسانند و نظام  
عالم بهم نوزد و نوع محفوظ میاند اینگونه احکام فرار دارند و حلی با  
ندارد در جواب این کس بگو که اگر قبول تو اینها حکما بودند و اینهم مسلم است

فصل پنجم  
در بیان آنکه هر چه نوشته میشود  
بوجهی مستند است  
و اگر کسی را بدی که علی الظاهر  
مشغول عبادت الهی محض دیدن او را  
در نظر محض مبادار و مؤمن مسلمان  
ششمار















که چشم خروس ابله بود بد داشتن نگه نه پیوده خودش **در چشم** نورانی  
گفتگوی خروس در بین آمد مشبه نشوی در آن بهایان متابعت مولای  
مغضبان و امیر و مغان را بکن و بگو یاد دنیا غریبتر محمود سنی عهد دار <sup>حدا</sup>  
سُست بغداد که بگویم عروس هر دو اما داشت خروس که جنبی نقد را <sup>د</sup>  
بلکه عکس پیش شوریده دل پرزند که او چون مکتوب دست بر سرزند و بگو  
ما عبدك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جناتك بل وجدناك اماماً للعالمين  
معبدتاك اینها بسیار بلندی است مقصود این است بقدماء کا تابع باش  
بر پیشه ام دیده چه باز از همه عالم نادیده منی بر رخ زیبای تو بار است  
کلام احرار علی الله الخ زاهدان تو خورد و نخورد حضورش بین  
بخت میرود از کوی تو بار ب شعورش بین نمیدانم کرم شده ام باز ای  
الکاذب الکذاب زبان من و تو حرف از روی حرف بر میخیزد اگر چه جای از درم  
که بگوئی مثل شما مثل الشخص است که رفت پیش و پیش گفت و رسانست <sup>را</sup>  
بد که ضرور است و پیش گفت چرا از برای زنت گفت من بگری گفت من

ارتو

از نور بهمان میفراموشیم زیرا میگویند گفت ای پسر حرف از روی حرف  
بجز حال که کلام با نظر حق از اب بیرون آمدن بر افس بگویم مثله  
که در میان عوام از مردم و اهل بازار و حق زلفا اینکه میگویند گاه  
گاهی تلفت باش و گوش بدی نمیخواهد بود و فی کل شیء لها **خبر**  
اگر میفرماید مورد بنا و آخرت منظم باشد و احتیاج به هیچ وجه من الجوه  
در هیچ امری با حدی از غلوفات نداشته باشی خدا شناس باش و بد  
که اگر خدا شناس نباشی امر دنیا و آخرت معونی و معطل خواهد بود و در  
الامور طریقه و الكل مستعمله من مدوده اما امر آخرت موافق اخبار و آیات  
مدیعی و معلوم است اما امر دنیا علای و کلاک با باشد اخبار غیریه و حدس  
و حدس مشاهده است نظر کن کلام حکما و شعرا بلکه کلمه مردم و اگر هر وقت **نیت**  
ان اهل زمان خود کرده اند و میگویند و از ضرر و اذیت ابنای زمان خود **خبر**  
دانند ان طلب جمعی اطراف دارد اگر ملاحظه کردی قصد تو خواهی کرد و حال  
بلند و کلام از یکجهت ان طلب با تو کشو کم باقی موکل بتا باشد خداوند و تو















من و تو غیر و محتاج و کر سنده و برهنه پیدا نشو بلکه زنی باید در بین خلق واقع  
نشود بالا تر یکی هم باید معصیتی در میان خلق واقع نشود از نوی پرسم خوب نایل  
بکن مردم بواهد اینکه سلطان مطلع شود با همساده و رفیق بفهمد مرئوسینا  
و سرت مثل آن میشوند اما با وجودیکه خداوند همه جا حاضر و ناظر است میکند  
اعتماد را بر چه چراغ حال آلوده کی مرئوس میشوند انصاف بد چه میکند اینرا  
هم بدان که اگر خواهی توجیه بکنی و جواب بنیش عولی بدی من از تو بهتر  
میشوم جواب بدی هم و از تو بهتر مطلعم اینکه سید است بلکه از وی اجاد  
و احادیث و وجهی جواب میدهم اما در واقع هر چه بگوئی جواب نیست  
بلکه بگویی و رن خواند است چونکه بنای انصاف و واقع است لیکن این  
را هم بدان که همین نزد و ندین و ندل پس علی الظاهر بر مردم اطلاق مسلمان  
میشود و مال آدم ایشان محترم است اما کلامیکه سلمان نسبت میدهد  
فراموش کن اگر این ریشه از صراط کدشت خیلی خوب و لاد مسلمان  
نفر چشید چه طول بدی هم بلفظ بگوئی من ایمان بخدا و رسول دارم با الهی  
که مسلمانم و هر وقت مشغول عبادت باشی و مواز زیاد بکنی با امر ترا

در وقت امراض سینه  
از قهقهه طاعون و بواسله چه قدر  
حدود هجده دارند که از شتر مرض دار  
کسر شده دیگر زخمو و کسی نزدیک  
مریض زخمو چه چهار یا پنج تن دیگر  
طاعون میزند که ششند دام مریض را  
بنفوس تلک میکند با سواش  
البت و ارمینور اند که مریض را کاب  
دیگر و کسی دیگر سرایت کند و حال  
اینکه مادر و فرزند یادوست که یک  
مبتله زخمو دیگر از ناول بر دوز مرض  
بش و روز او را در بغل میگیرد و بر آن  
خی گفته خوب است بگویند این طاعون  
معلفان حلقه قوت ناست  
بجهت آنکه در او ان شدت و عزم  
مرض بعیادت این بیمار  
میروند و اگر بگویند بر بر طاعون  
از جان می گذرنند خیلی بعید است  
باری باین قواعد که مسلم است  
بخصوصی که آنها و کرد و هاکه در







برادر من جان برادر من جان برادر من جان  
و نفعی در شهر آمد  
که از برادرش هنر بیگردد و صلوات  
بجا بیاورد و در وقت آمدن  
بر شیر بوار شده و مادر عرض  
نازبان بدست گرفته بود شنیده  
گفت بی لقمه ذوق خبش در کن  
میکنه بر فرض همت این حکایت  
و فیکه که آن برادر مرتاض و کمال  
فرستید سلطان و نفس امارا مقصود  
ازین صاحب جلاله و شیر و مار بزرگ  
اطاعت او بخندند و در حله را و کوه  
و آن برادر کاسب که بجهت اهل سرحد  
بشر و مار کاشته و را سوار کوه رفت  
بود این سخن گفته باشد به بهر چنان  
بر غیر بفرمایند تا این حدت اینها  
شربت و اینا پروری رویان نغز  
چهار بار شده میلان بنفرت خوش  
آمد و تقدیر کن کرد در این میان  
کسی از باب فراع یا از همه انوار  
حدوث عالم فرمودند که بر سر  
که اینها که در دیر و دیر رفته اند

بود گفت که من در مرو این خیال را  
که کو بیخ وجود می رود که  
بود گفت که من در مرو این خیال را

[illegible]

واطاعت نماید و نیت دهد و محفوظ بدارد و علم با عمل عطا فرماید با نیت  
 و نظر مردم میگرداند و ما معبد بشری و مصلح خدا و رسول هستیم بلکه  
 هاشم در صد و حفظ مسائل و احکام شرع هستند بلکه همیشه علان بر  
 مواظبت و لجابت شرعیه و انبیا و معتمدان مخصوص معتمدان شایع در میان  
 مردم مخصوص معتمدان که مردم مرئوسان آنها و مقدس و اهل ایمانی دانند  
 بای تشیع جنازه و عبادت مرید و زیارت عاشورا و کبر و مجلس نغمه سپید  
 الشهدا و احواله العزاء بخصوص در مجالس معتبرین بعد از امکان و زکات  
 کنند در وضوء و غسل و نماز کمال احتیاط را می کنند و اگر پیغمبر سهوا  
 خالف بکند یا بحرف ایشان اعتنا نکند بدو فاعلم نیت و تکفیر شرعی  
 کنند اینها من باب المثال بود و خود لطفت باش و زکات خیرات این طلبها  
 بکن خلاصه انبیا و ائمه و در ظاهر مسلمان بدان عرض و مال و دم  
 ایشان محروم است اما اگر در خلوت با ایشان و سیدی سلامی ازین  
 با ایشان برسان و عرض کن مولوی این احتیاط را چه در حق الناس میکند  
 اهتمام شارع در آنها که پیش راست چنان مریدانی را که مردم  
 نیستند عبادت نمیکنی و هکذا چه بنویسم که در سابق بخوبی اشاره شد  
 که در ظاهر اگر چه مسلمانند و مورد اراد و اطمینان شود و ائمه

خدیو ناصرالدین  
 باقر





کوش حرف اهل میمند هند و با فضای وقت صاحب مذهبی که بر سند  
 ادعای هم مذهبی بناید بلکه حالت اشتیاق ایشان هم بهین طریق است  
 و در حضور هر کس نمیدانند و میگویند و در عیناب مذمت اگر بخوای بدون  
 مراد و فی الحقیقه بصیرتی عده بیهب ایشان هم بر شای کتب و رسائلی  
 که در آن خصوص نوشته شده است ملاحظه نمائیم حلیه کتاب ملل و نحل  
 و کتاب دینان المذاهب اگر چه من کتاب و لسان المذاهب را ندیده ام  
 بوجهی از کتب خلیل میدانم خلاصه باین جهالات و حوثات و در نگار  
 و امر عجیبست و عددی انبای زمان باید پناه برد بنو سطع و ال  
 محمد صلی الله علیه و علیه هم بخداوند عالم باد و لکل عسر و یسر یاب  
 از لیت حاجتی نال از دل من سنی مواهب خا با با کرم با کرم با کرم  
 بر جنت با ارحم الراحمین **نوحیه** اختلاف بین احادیث از  
 خود احادیث رفع میشود تا فحش نگرانی مستبد نشوی اگر نه فهمیدی  
 از اهل علم استوال کن اهل علم و تابع شرع انور و ایشان که سباحت  
 که اول امر خود را بشرع منسوب میدانند و بطریق شرع فریبند  
 میباشند و قبیله ملتفت شوی و بن از دین رفتند مثلا اینکه بعضی  
 اطباء و نقادین میگویند و حیا را از یفتد خود میگردانند و بجهان امر

بروز

این کتاب را در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران در سال ۱۳۰۲  
 ثبت شده است

این کتاب را در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران در سال ۱۳۰۲  
 ثبت شده است

معروف و فی ان منکر خوانند و مؤمنین و مؤمنات را خراب میکنند  
 عمل ایشان همیشه جرح و تعدیل است مردم است مختصر بواسطه طلب  
 منفعت و خیال و با است مضایقه از تلف شدن عرض و مال مردم  
 ندارند مثلا سید فقیر پر ادوی دست میگیرند و چند نفر و دو شریع  
 میکنند و این میگویند این مرد این قدر فقیر و حقش در دست فلان کس  
 بودیم و بنیم و بگیریم اما در واقع انقدر فقیر و در دست فلان کس  
 داد این کثکوثا شرعی دارد و شتاختن این اشخاص مشکل است باید  
 شعور داشته باشی و عمل این اشخاص سبب شده است که اگر در واقع  
 کسی بخواند امر معروف نماید ممکن نیست باری خداوند عالم ما را از شر  
 شیطان حفظ نماید این مطلب را هم بدان که من ملتفت بعضی از این  
 اشخاص بودم بلا خلاف عبرت مردم و خیر الدینا و الاخر شده اند خلاصه  
 بعضی از مردم بعضی از احادیث را در کوکوشه و کنار میخوانند و سعی میکنند  
 میباشند و در باطن اظهار چنین وضعی میکنند اگر نفقه میدی و اخیر  
 بگویم کثکوثی من و فوجی مشکل شده است چون بخوی بانو کثکوثی  
 خواهم بگویم که زبان من و فوجی باشد و چونها بگویم بفرمودی اید بلباس  
 در بیاورم و از هر چیزی نویی یکی بیری مفادات کلام و اسطوری کنم

این کتاب را در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران در سال ۱۳۰۲  
 ثبت شده است



۱۰

کشت ابرو زنا در اطراف علم شخصی بدین کار  
 بهشت کجایان همه کجایان کجایان کجایان  
 کجایان کجایان کجایان کجایان کجایان کجایان  
 کجایان کجایان کجایان کجایان کجایان کجایان







عالم را بخودش آشناء از غیر خودش پیکانده مارا بخودش محتاج و  
 از غیر خودش مستغنی نماید محمد و آل الطاهرین **نور چشم**  
 باینکه خلف طبعی مردم بد کوئی هم را با انواع مختلفه میکنند  
 بسیار ملذذ باشد که محض هوی و هوس بد کوئی بندگان خدا را آنگاه  
 که علی و در پیانند از او بدت و عیب جوئی نیست کان خدا نیست عیبجو  
 محض قول مردم یا بدلیل عوام مثل اینکه میگویند تا نباشد چیزی که مردم  
 نگویند چیزیها با اینکه ملذذ است و مفید است ناچیزی نه فحش یا نه بدیند نه  
 میگویند یا اینکه فالق که در باره فلان حرف میزنند باید صدق باشد  
 چون شب و روز با او است یا هفتا نه او است یا برادر او است یا فرزند او است  
 یا همیشه در رفیع و را میگرد خالص این مطلب هم شری و دود که لا بعد  
 ولا یحیی نظر بعلم دنیا و اولیا غافلان الذین یحبون ان یشیع الفاحشه فی  
 الذین استوا نشیرهم لعذاب الیم فانوا فی عیب مخلوقان مگر هر که عیب  
 خویش بپند از همه اینها بالا راز است چون مردم را دیده نباید بودند  
 دیدن همه کس را و ندیدن خود را مختصر خیر و دنیا و آخرت اگر میخوا  
 دیدن لزوم شری و رضای خداوندی مغرض بندگان خدا نشود و خدا  
 امکان لغیر حق که از دست تو میآید اعانت ایشان را بکن و در همه حال

نقل است از حضرت شیخ خود این است که زید  
 او قبول نیست عاقل اگر عقل خود را در هیچ  
 دنیا بخت نیاورد مجاز است کسی را بکفر و بدعتی  
 نهائی علی شفا از حد است بر روی  
 نفس او و محض غلبه غلبه مردم  
 که در انرا اقبال نهال که بسبب کفر  
 میشود صادر میشود محض این اجری حد  
 نباید که طلب به باید کرد اگر کفر شود  
 انوقت حد باید جاری شود چون غلب  
 جاه فاسد بلکه ترند می باشد یعنی  
 بدو داد و برای آن نه این اقبال  
 داشته است بگویم نمی فهمی از حد انجا  
 خدای تعالی نه اقبال کرد در حکم حاجت  
 اما از این جاهلی حد را جاری نیندازم  
 بگویم بطور می شود بگویم حد را در حق  
 این شکل است که لا یخص صراف  
 باید زد و از اقبال باشد با تقلید گناه  
 تحقیق و تبع اقبال را حد خط زرد  
 مدت شایسته الله بعضی مطالب  
 بعضی از حد به خواهر









در این کتاب  
 از بابی که در این کتاب  
 حاصل شده است  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 محمد و آل محمد  
 برکت و رحمت علی محمد و آل محمد  
 برکت و رحمت علی محمد و آل محمد  
 که در بعضی از مطالب  
 میسر شده است  
 که این چنانچه  
 به احوال باشد  
 افضل از جمیع چیزها  
 حاجت خیر است  
 به هر چه که  
 و از هر که که  
 شکر است  
 عرف نه تمام شده  
 و هر که که  
 توبه و توبه  
 خداوند  
 را صلوات

لکن ندانم که داشت اگر قرآن بداری و نزد شیر بدی و او را قسم بدی  
 با احادیث معتبره در باب جرم عظمی بخوانی با حدیث دینار از کبری با عفا  
 خیرت و ایمان کنی خلاصه با مو عظمی و بعضی کلام حکام اهل عقل  
 نقلی هیچ چه غری ندارد و مثل معرفت بکوش خیرش خواند نیست  
 و عقیده خواهد بود و اگر غافل از این باشد و عمل نماید بپند تعبیر  
 خواهد و نخواهد بود و ملامت خواهد ساخت اگر این کلام را خوب  
 تصویر کردی و اطرافش را فهمیدی بقدر امکان خاموشی و احتیاط  
 کردی و از اکثری کلمه هند خواهی بود و اکثر ناماها و سنا  
 بر تو کواد خواهد شد و سر جهاد و قتال آمده معصومین مخصوص  
 مولای معینان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خواهی  
 بنحید و جمعه نفرین ابیاد سابق علی بنیها و علیه السلام بر قوم  
 خودشان با وجود اینکه مطهر رحمت الهی بودند بر تو معلوم  
 خواهد شد لطف حق با تو مدادها چونکه از حد بگذرد  
 کند و بنا لا تو اخذنا بما نسینا و اخطانا و بنا انک عفو  
 و رحیم **موجز** بدانکه خداوند عالم هر چه بخواهد بآید  
 بنا بر یکدیگر ظلم و تعدی نماید که هر کجا هر چه عفو فرماید از

حق انور

در این کتاب  
 از بابی که در این کتاب  
 حاصل شده است  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 محمد و آل محمد  
 برکت و رحمت علی محمد و آل محمد  
 برکت و رحمت علی محمد و آل محمد  
 که در بعضی از مطالب  
 میسر شده است  
 که این چنانچه  
 به احوال باشد  
 افضل از جمیع چیزها  
 حاجت خیر است  
 به هر چه که  
 و از هر که که  
 شکر است  
 عرف نه تمام شده  
 و هر که که  
 توبه و توبه  
 خداوند  
 را صلوات

الناس مشکل است عفو بفرمایند و اگر کسی بنای ظلم و تعدی نکند  
 علاقی به عالم اخوت و در دنیا مکافات خواهد شد اگر کسی بدی که ظلم  
 و تعدی نماید با وجود این کثایت در امرش واقع میشود و یا  
 فریب این معنی را بخورد که این معامله خدای نسبت باین بنده ظالم نوعی  
 آن خدا نیست و در تفسیر این مسئله و جهل من جهت لا یعلمون این  
 مطلب انشاء الله غالی بر تو واضح خواهد شد کتب تفسیر را ملا حظ  
 کن و بوجهی از همین قبیل است که با صفات غیر شرعی امر نکند  
 و بعضی امور از غیر این دست ایشان جاری میشود و ملحق باشد  
 ضریب تعدی بدان اسباب فریب دادن و شخص خیر الدین و الاخره  
 نمودن بسیار است مثلا بگوئی ببنی اعدای میکنند که میباید او را  
 بکشی و دعای کند من لی الارض دارم یکی میگوید من دعا میدهم خلاصه  
 همینند و بدان که هر کس پیش تو آمد و دعای مطلبی کرد بدان کتاب  
 است ضریب او هیچ چه تعدی این مطلب بسیار مشکل است و خصم  
 این مطلب موقوف نباشد خدائی است و اگر صاحب دوزن باشی و  
 در میان مردم بنا بر فرض کسی باشد و از دست او کاری بر آید چنانچه  
 بگفت و شنید بپشت بر خودت معلوم خواهد شد پس محضیل بهتر

در این کتاب  
 از بابی که در این کتاب  
 حاصل شده است  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 محمد و آل محمد  
 برکت و رحمت علی محمد و آل محمد  
 برکت و رحمت علی محمد و آل محمد  
 که در بعضی از مطالب  
 میسر شده است  
 که این چنانچه  
 به احوال باشد  
 افضل از جمیع چیزها  
 حاجت خیر است  
 به هر چه که  
 و از هر که که  
 شکر است  
 عرف نه تمام شده  
 و هر که که  
 توبه و توبه  
 خداوند  
 را صلوات













من درویش  
در قیام و صلوات  
نماز و کسب و  
تجارت و غیره  
مطلب این کتاب  
است که هر کس  
در این کتاب  
مطلب کند

فصل پنجم

تحقیقات رفیع  
انچه در جمیع فاضلین  
و کتاب اسرار الهیه و کتب عرب  
و تفاوت را جایز نیست بعضی  
اگر بفرموده روضه خوانند لغوام  
نقل نمایند و غایب خود را عاقل و مجتهد  
بهره هر کس نمی فهمد خوبت بگوید  
علاوه هر در مجلس عام مقبول  
نیزند بلکه لازم است شد رقص  
هر طور را از نیت و قصد بگویند  
بنده کریم گنینه با هر کس چشم نمی  
خواهم اینها کریم نماید چشم خواص  
مقبول بر سره عوام بپاشند بعضی  
که تفریه داری حاضر الیها ارجو خاند  
الضابطه باشد هزار حلافت شرع شود  
عجب ندارد و دوستی دعای کینه  
علاقه مقدر و در عاقل و عاقل  
و کار با بر میگینه کینه و دوستی جادو  
برون می آید و در کینه بر نیت هر باشد  
سر و جام فدای کسی بشود افتاد  
عالم بخیر الله اعلم حفظ نماید

خلق شده است لولا که ما خلقت الافلاك و حال اینکه بر مستضعفین  
و فاضلین حرمی نیست لاف کلف الایعبد البیان چه بگویم  
چه بگویم چه بفهمد رب و ذی علی و نهاد الحنفی بالصلواتین محمد  
و الله الطاهرین **فصل پنجم** در میان خواند و با اهل خواند  
و عیال طفل باش و در میان با زار و مجلس و مردم مرد باش  
بقدر امکان زبانه زده کوئی و لغو عادت مده که باعث خسران  
دینا و اخوت است شخص را عظم معنی که زبانش بهرزه عادت  
کرده بود شنیدم و فقی در منبر بکمال فصاحت و بلاغت احوال  
حضرت علی علیه السلام را ذکر میکرد و تفسیر  
این آیه را که یا علی انت قلت للناس اتخذونی و اخی الهین  
اشهین من دون الله را می گفت بعد گفت پروردگار عالم  
چون این خطاب را بعلی نمود حضرت در جواب عرض کرد الله  
و فراموش نمود جواب حضرت علی با جانی که صبر و فکر هم  
نکند نبود بیک مرتبه گفت حضرت علی عر صکر و خدا پنا  
من بفلان مادوم فلان کردم صراحت گفت نه بکایه خودم و فقی  
مجلس بودم روضه خوانی شروع کرد بروضه خواندن هر چند

مردم را غریب و زعیم نبود بطور خواست سینه زدند بد  
مرتبه گفت بپند لها چرا درست و خوب سینه نمی زند پندی  
لفظ بسیار قبیح و سخن الواط و ادا لها است بادی خیلی ترا  
باش که زبانت بهرزه عادت نماید و بواسطه بعضی از مجالس  
و قصد بقی بعضی از مجالس فریب نخوری چه شرح **فصل پنجم**  
گاهی بعضی از مردم که علی الظاهر از حیل و عقلا و رفقا  
محسوب میشوند شخص را به بعضی از اقوال و افعال که قبیح است  
و اصداد اند بواسطه خیالات فاسده مطویه خودشان ملقت  
باش کول نخوری فهمیدن این مطلب مشکل و ذوقی است  
فولک بخدا انشاء الله حفظ می مانی **فصل پنجم** اگر کسی را  
فهمیدی که بسیار شخص خوب است او باعث خیر و دنیا و آخرت  
است هر عاقل باشد با او مجالست بنما اما محض خوبی او با رفقا  
و اصداد او مجالست مکن زیرا که احتیال دارد که بواسطه بعضی از جهات  
انگس با مردم راه میرود و از خوبی و حسن لطیفه که دارد عیب کسی را  
میگوید و چون او ملقت نیست بخیر و خدای خواسته حواشی  
افتاد و در این مطلب هم بسیار مشکل است بخیر اینکه میشود





مراحت  
بسته چا  
روز بروز  
داد و است  
ترتیب  
بنام که در روز  
مذکور در  
بهر دین  
اند که از  
رسانه آن  
امور  
در هر  
دستگاه  
تاسد  
همه امور  
نژاد این  
شده از  
گفتار  
مخفف  
ایش  
ریش  
گفت  
این  
ایش

شکر گذاری او است اگر چه اکثری قابل این مطلب نیستند و با او  
نمی کنند مواد در ایفای التکبر مع التکبر عبادت خلاصه کتب  
مرضیه را از دست مده می خواهد کسی بفهمد میخواهد  
تفهم در دوائی غیر نیست مثل بعضی اشخاص میباش که بر  
سفر کسی حاضر میشوند الا میگویند فلانکس من فلانجا  
فلان جا و عده داشتیم الا فلانکس معطل من است و  
چشم براه است مثلا و هکذا او تا بنا مشغول غذا که میشوند  
میگویند فلان عیب دارد یا میگویند صبرند ابرام و میخورند  
باید یک قسم مردم این نحو صحبت می دارند یک قسم دیگر  
با اصطلاح زبانی بخرج می دهند مثلا میگویند بد بختی که رو  
می آید و یک وقت شخص با چند جا و عده میگردند با همتی  
از راه آمد ای فلان کس چه بگویم جان شما دکل عالم با میگو  
طیاح را عوض نمودید با این جایی را از کجا گرفته اید بوی  
در با صید شد و هکذا بای ترک کن که خیر دنیا و آخرت  
در ترک این کونده اطوار است گاهی میشود که خیران در مجلس  
شخص دو صید شد با اصطلاح بعضی رنود هشتاد حاجی

رفیق بر روز و از مال با نیت کرد  
بچه را نزد خود کشید که این قسم  
بچه نیت دیگر را برادر  
نیت خفایان بنماید  
سحر را بر دست که این را هم  
بنماید هم به رسم مردم  
در خیال این قسم مرا می کشند  
کوته بینی بپندای بشیر ده نصاب  
و یک حکایت با بگویم که دو سر دارد  
برای بر مدد و نه محدود باز نه  
صعد الاله الاله تعالی

بودیم عوشتیهای مغدوده خوب بود میخوله مرغ مستی کسی نداشت  
رو داشت و گفت حرف خوب با نداشتند ندی موبانی  
است بعضی از اهل مجلس گفتند استنباه کردی نداد و  
بر نداشت با لاف رندی از میانده گفت بلی من هم با فتم مودا  
و مقصودش کما بود بعضی از کما بها و مزاج در مجلس از فخر بد  
نداشت **نوع چشید** و فنی شخصی مرا با صراحت نام دعوت نمود  
با لاف ناچار شدم خبر و جوی که بود رفتم بعد از این و خبر هر  
وقت او را صید بدم نوع لعطیم و سلام داشت با وجودیکه  
من از سلام مضائقه نداشتم با عدم لیاقت او علی الظاهر خیلی  
اصرار با این مطلب داشت هر وقت می فهمید که مهمانی ر من  
دارد شده کله میگرد چرام را خبر نکردی و اگر همان مهمانی بود  
که آن شخص بهیچ وجه لیاقت محضر او را نداشت می گفت در این  
مجلس این چرا دعوت نکردی علاوه بر این آن روزی را که من مهمان  
اوشده بودم نارنج فرا مراده بود از هرامری که کشتی میشد  
گفت از دنیا که شما در منزل ما تشریف داشتید آن امر چنان  
بود حال چنین شد بای و فنی کسی گفت اب خایان چند و دست



که قطع شده گفت دو روز قبل از آنکه فلانی منزل ما بود قطع  
شد بک و فی جانی بودیم کجای نزدیم بود نگاه میکردم کسی  
گفت فلانی ندی مطالعه را موقوف نمائید صحبت بداریم  
فوق گفت فلان کس بنظر من وقت مشغول است روزیکه  
منزل ما آمده بودند منزل مطالعه میکردند جانی صحبت  
جنگ فرانسه و پروس شد گفت من این نارنج جنگ را دارم  
روزیکه شما منزل ما بودید خواستم خدمت شما بیاورم باز با خود  
گفتم که شما باین امور اعتنا ندارید نور چشم ما قصه  
سکندر و دودار خوانده ایم از مابین محبت و محرم و فایز  
خلاصه بک و فی وارد منزل کسی شدیم کل کاری خوبی کرد  
بود تشریف کردیم گفت شما از آنکه منزل ما آمدید از آن سمت  
منبر که تشریف ببردید ناملاحظه نمائید چه خوب طرح ریزی  
شده بود نشستم مشغول چای شدیم گفت فلان کس از روز  
که منزل ما آمده بودند چای را کم نیک و شیرین بخوردند همان  
بخور چای برای ایشان بریزید وقت غذا خوردن ظرف بهم رویش  
من اتفاق افتاده بود گفت بهم دور از نزد ایشان بردارید آن

رویکه منزل ما بودند هر خودش که غم سرخ داشت میل نکردند  
ظاهر خوش ندارند محض هراسی که در میان میامد روز  
رفتن منزلش را میگفت آخر حوصله ام نلک شد بیا گذاشتم به  
در بط صحبت داشتن گفتم شنیده ام کتاب اغائی و ایجاد معلوم  
و صیغ الحبوا را کتاب نزد شما آورده اند چاب مصر است گفت  
سوزنی حال دایم بافت میشود فاب و ندرج سوزنی خوب  
شنیده ام میبایزند که صد نفرمان نیست دارد و سبک دول خان  
خوب است که احکام اغلب دی زمین را روزنامه میکنند که  
هر کس در هر جا باشد از وقایع اکثر جاها مطلع است بک گفت  
فلان کس عجب حالی دارد آنکه گفته در خانه دوست دلوریده با  
باید نگاه داشت موی دار همان روزیکه شما منزل ما تشریف آورد  
بود بدیدان طاق خانه که کاههای نازده معلوم میشد همان سه کاه  
که فرمودید حاضر بود و در کوچه خانه گفت که معلوم میشد سوزنی  
بود و فاب و ندرج سوزنی همان جای که نشسته بودید بالای سر شما  
بود روزنامه حاضر هم حاضر بود که اغلب وقایع را می نویسد ماری  
ناچار شدیم مجلس را برهم زدیم بخواستم دیدم گفت فلان کس مبتدام









نویسم و اسامی و در هر یک  
 این که نام کوثر شده اگر چه جز  
 بود که در کلام این تمام رسیده  
 آدم علی بن ابی طالب صلوات الله  
 بر ائمه علیهم السلام و در هر یک  
 تاریخ تصنیف را قریب پنجاه  
 بقصد و توفیق از جانب پروردگار  
 و مخصوص از دست دروغ برادر  
 که برسطر اندازد از پیران زاهد  
 و کاتب قدیم که خواص نفس خوا  
 نظر در این نوشته نگذاشته اند  
 و منی السید و امیر که در راه حق  
 و در حق خداوند عالم و در راه  
 و در حق خداوند عالم و در راه

فرشته که در دست کند که بعد از هر صراط آدم  
 ذکر کنیم بر زبان نوح که بنوا هم ضبط  
 می کنیم اگر چه بیشتر از سابقین باشد  
 نو و تامل تو در کمال صحت و کذب  
 ظاهر فحیه که تائید الهی نفهم  
 حلا ش است

و بعد از دو شکوه از خرافات اهل ایران و زینبات دول خواجه داشت و بعد سبب خلی  
 اهل ایران و بادی عدل خادجه را ذکر نمود که آن بواسطه کتاب قافیه است  
 که در میان آنهاست بعد نوشته بودند که قانون آنها و احکام شرع اهل  
 ایران و اسلام بکلیت الا اینکه از هیچ جهت فرق دارد **فصل پنجم** چون  
 آن نوشته موجود و جاب است و من هم بعد در سه جا و دقیقه نظر  
 اجمالی نمودم حاجت بد که بعضی کلیات او نیست و مقصودی هم  
 ندادم و اینجا هم جای این قسم گفتگوها نیست بلکه از بابت الکلام  
 بجز الکلام است الحق صاحب آن نوشته مریدی باذوق و فاضل بود  
 اگر چه من آن نوشته را کما هو حقه مطالعه ام ولی بعضی از موارد و موارد نظر بود  
 حال که گرم شده ام بنم کلیه با تو صحبت بدارم که هر بدیعی باشد بعد  
 که آن نوشته را بدی بضد منی ملو اهی نمود بدینکه قانون شرع ما  
 نیست که در امام اموال مردم بدست یک نفر باشد و کسیکه  
 از جانب آن یک نفر باشد و جمیع احکام و بنوی و اخروی از جزوی  
 کلی موافق نظام کلیه عالم مذکور و مطو و است و همه مطالب با  
 همه مردم نمی فهمند مگر آنکه ترک همه اعمال نمایند و سالها  
 درس بخوانند و حدیث اهل علم بنمایند و عقل مردم همه چیز را

**فصل ششم** از ذکر رسیدن که در روز  
 طایفه نجیب بود چرا که بگویی گفت  
 دست از دلم بردارید من در میان  
 حام لوم خیر و نیت و الله را آورده  
 و بنم که زبان حوض را بالا کنم بر  
 لوم دست بردم فرغ فم سو بالا  
 کردم گفت فام تو که وقت حشر  
 بدست با در بر حاضر بودی گفت  
 عجب و تیکه صحبت بزرگ است  
 شخص خود را در میان آتش می بیند  
 نمی گویم در میان حام لوم باور  
 من که تکیه بر آن قرع القیبه  
 الفا و بنیشتیه با بر آن اسامی  
 بر این لیاقت در عای تو اگر  
 مردی جوابیده خواب آید

در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها  
 دست در هر یک از اینها

ملک نمیکند و کما حکم به الشرع حکم به العقل و عکسش معذره دارد بعد از فهم اینها  
 موقوف بعد است اگر چه عمل در پیش بین بود نظام کلیه منظم است و حکم  
 عقل جنس نیست که در میان شرع نباشد بلکه در هر جا یافت شود مقبوس  
 از این متعل است لا اله الا الله ما شب نمیدانم چه نقل است بنای صحبت  
 من و تو این مسئلهها بنویسد خداوند عالم وجود یا و شاه اسلام و انجبه  
 حفظ شریعت در پناه خود محفوظ بدارد و مجد و اله الطاهر بن الحق  
 ماصر الدین است صاحب دین ناصرش باد و بنای اهل ایران و اخوت  
 ایشان هر دو بوجود این سلطان معهود است نگوئی از خود و عالم  
 فراموش کردی خداوندان که شاهد است که فراموش نکرده ام دل  
 پرازد کش و لب خواش **فصل هفتم** جمیع مردم با فایده باشند  
 با آن برای ایشان ممکن نیست استنباط احکام و جمیع اینکه کلام  
 اهل البیت علیهم السلام صعب و مستصعب است و تخیل بدین  
 بعد از جمع و درک نمودن اسامی و زبان و ابج و شایع و عوامی  
 و سالها نوشته اند و همیشه در هر بلدی در سر منابر و محافل از  
 برای کلیه مردم زبان ایشان کهنش و میگویند و تئیکه بنای مرد  
 بر تعلقت و عدم عمل است چه باید کرد از حقیقه چاره این مطلب

بر وجهی که در کتاب ذکر شده است  
 الله العبد با وجود همه اینها  
 حقیقت که شخص عالم است  
 خداوند در هر وقت عالم است  
 نماز و مال و ذلت و طمع الله  
 او را از کبر و کبر و کبر و کبر  
 مگر نظام امور است که در  
 با آن در میان حال که باشد  
 که در حق او باطل است  
 خرافات و آداب و کتب  
 برای شکسته فانی است  
 از پناه خدا که در عالم است  
 بر در خواست بر سر منابر  
 که در هر شهر و کتب زبان  
 با و میت شوم و این شایع  
 کوش که با نام خواست  
 اسقف الله





[illegible]

اماله نموده که بمنزگار و چکال و بابا و بد بعد از شنیدن  
کسی گفت شاید این شخص اماره فرنگی شنیده بوده اگر چه  
نفقه میدهد بوده خواسته وقتی که عبادش بیایند بگوید امر  
اماره فرنگی کرده ام چه بنویسم استغفر الله ربی و انوب الیه  
نه هرگز نتراشد نلندی دادند نه هر که این را سازد سگند  
دادند نه هر که طرف کج نهاد و نداشت کلاه دار  
و این سرودی دادند **ن** ای شریف است و جان او میت  
**ن** هین لباس و عنایت نشان او میت اگر کسی بخشم هست  
و جان و گوش و بینیه چه میان نقش دیوار و میان او میت  
**ن** **ف**ر حیشم عمل اشخاصیکه خود را نسبت بعمل باطل میدهند  
و خبر از قواعد آمد هب ندارند قبیح تراست از اشخاصیکه  
مند بن و خیر یا مذهب باطل اند و هم چنین مذهب  
حق کسانیکه منکرند و ابان دارند بوجهی حال ایشان بهر  
از اشخاصیکه اطهار و عفا می کنند و جنون دارند و در واقع  
منکر و ابان دارند ان المنافقین فی الدن الا سفلی النار  
**ن** **ف**ر حیشم بعضی ادعای طریقت میکنند بواسطه بعضی

[illegible]

میکویند و در مقام بیست و یکم  
نویسیم و از آنجا که در این دو مقام قرار  
گرفته است



در این عصر را به معنی حق فرزند  
به قدر و میانش معور و خرم و سرور  
و حال آنکه نر یا و کف را با حق  
نه شکم در کی کند و نه غایب  
و نه طالب درستی بهم برسد نه چنین  
گفت و آن چنین است گفت باز در خط  
منا نه این مطلب در زمان رسول خدا  
شایع و مطلوب است به حق بلکه با حق  
و نیر و این حضرت میفرمودند که  
چرا گفت حال مکارم لا یخسر و حکایت  
شجاعت امیر المؤمنین باشد  
که سلاطین روز زمین از حال او  
طالب چنین شایع بود و خرافات  
در راه او صرف میگردیدند بعد گفت

اقوال و افعال کسیه و تقلیدیه و حال آنکه طریقت بخود منت  
خلق نیست به تبع و سجاده و دلق نیست قدم در  
طریقت نباید نمود که اصلی ندارد در پی قدم بندگان  
که نقد صفا داشتند چنین خرفه زرقا داشتند اگر  
طریقت مغشوش ترک دنیا و بندگی خداست و منشی میشود  
بجای مقیمان امیر مومنان سلام الله علیه چنانکه بالا  
میگویند پس چرا متابعت نمیکند احوال و افعال انصرفت را  
و حال آنکه اظهر من الشمس و این من الا حس است و بین خاص  
و عامه و دوست و دشمن معروف است ایشان را که نمی  
مثلا و فلان بلخی چکار **نفر همیشه** خوب است بگوئی نورا  
با این حرفضا چکار میگوئی بناندام بعضی طریقتا صحبت  
میدارم چون دنیا را حادث میدارم و میگوئی و بگوئی مثل  
تو و مثلاً آن شخص اخیری از آن سه نفری که نماز میخواند هست  
که بعد از آنکه باین نفر از ایشان در بین غایت صحبت داشت نفر  
دیگر گفت چرا صحبت میداری نماز باطل شد یکی اخیری گفت  
الحمد لله که من صحبت نداشتم و نماز من باطل نشد اما نماز شما هر دو

نفر

این نفر هم که آنقدر طرف اعتدای از راه  
درشته که به سینه و بدیهی است گفت  
گفتم قطع نظر از همه ادله و چنین  
تقصی در آنچه زمانه خود نیز و این  
گفته خوانند پس واضح است که تا که بنا  
مطالب حقیقه بود و طاعت این ب  
غایت غیر مراد و جوهر و دست بر  
در شوق حق تر رسول از رویان  
و خواندن خلق خود و آخرت بر آن  
مطالع است بر حقیقت معارف و بر  
صورت و قنای عالم با وجود حق  
انکس خیال تقدیر کرد و معتقد شد  
نور خوار کرد و چه خواهر گفت

باطل شد حال فهم مکرر میگوئی که من از مقوله دیگر با تو صحبت  
دارم و یکی کار ندارم خوب و بد در خارج احوالشان همه کس معلوم  
و در کتب مطبوعات و مصلحان و ادبیات میگوئی چگونگی اما  
چونکه با خود سر و کار داری پس زبان کو دکی باید کشاد  
**نفر چشمه** در هر کادی توکل خداوند نما بعد از آن مشورت با اهل  
خبر انکار بنا و حقه و صلاح و فساد را از او پرس و میان نفر و  
نفر اعتماد مکن تا علم به احوال انکار پیدا کنی و اگر نخواهی که غیر مطلع  
شوی بکار تو بطریق مثال نما مثلا مرا نفعی با تو دارد و تو نمیدانی  
که چه بخوری با او گفتی نمائی که حقت از میان نرود و از دوسه نفر  
اهل خبره این کار متوال که اگر کسی با کسی چنین ادعائی باشد  
با بد آن کس چه میکند و پیش که مرا نفع برود و به چه طریق جواب  
و متوال نما بد آن کاغذی در بین باید نوشته شود چه  
نوشته شود که بعد عیب نداشته باشد و هکذا **نفر چشمه**  
در محالست با مردم خیلی ملفت باش که مودعی واقع نشوی  
و طوری بناتش که از هر کس از خود وی نماید و این مطلب  
چه نولد چه فعل سبب از بیت محالست میشود و طوری میشود

**چشم** یکی از فرکی ماهی بدو دهان  
 و میگوید که یک مطلب فهم در بیک است  
 مرد هر که نیندازد که موشکاف است  
 و هم چنین شنیده بود که بعضی از راهکارها  
 فرکانوی فرج خود را میگردانند و زده  
 استعمال نمیکنند زنی را بدین کرد  
 و اجبی کند موی فرج خود را میگردانند  
 بعد از دوسه ماه فرج هر کس سو  
 میگردند که غلظت موشکاف است  
 بعضی میگویند نه از هم کس موشکاف  
 نرم و نرمیست و هم اگر موشکافی  
 با صبر و شرم از این مطالبات  
 و لغزیت بگویم و نرمیست  
 بدان هر کس ادعای قاعده و قانون  
 کرد و در نیست خیر الدین و الاخره  
 است و دلک هر موشکاف است

که شخص را از مجلس بیرون کنند یا راه ندهند یا با اصطلاح بعضی  
 هنر باشد نفری و تحریری نیست ذوق و عقل نخواهد  
 اگر من باب المثال چند نفر بنویسم که دواغ عیب و ادبیت طرف مقابل  
 معالست است و نوکان داری که نیست کوش غا حوف ز باد زدن  
 مباحثه علمی در مجلس که منعقد شده از برای صحبت مفرقه در بین  
 کلام غیر صحبت داشتن کی صحبت مبادد بگوئی خبر چنین بنویس  
 بلکه چنین است و این مطلب بجهت محبت <sup>مطلب</sup> مختلف میشود  
 خدا بنوعی غیر مغایر خود در انکشت بدماع و دهن نمودن آب  
 دماغ و دهن انداختن نگاه کردن بنوشته غیر بخوبی کردن با آن  
 کسی بخوبی کرد سوال کردن که چه بنویسد و چه گفته با کوش دادن  
 موضع غیر مغایر نشان خنده بی موضع حضور صحبت قبل از نشستن  
 باری چه بنویسم موارد را چه قسم تعیین نمایم که گاهی بطرط در  
 مجلس نوی افتخار میبایند و گاهی بخنده باید شمر بر او گذشت  
 و فرای شد و فرجه مردم از ادعایش و با اصطلاح مضمون  
 از برای مردم مگو و مشط میباش که از برای کسی محقه حق علی الطاهر  
 مباد شود شاخ و برکی قرار بدی خلاصه اذا ملک فایض چرخ

**چشم** یکی از فرکی ماهی بدو دهان  
 و میگوید که یک مطلب فهم در بیک است  
 مرد هر که نیندازد که موشکاف است  
 و هم چنین شنیده بود که بعضی از راهکارها  
 فرکانوی فرج خود را میگردانند و زده  
 استعمال نمیکنند زنی را بدین کرد  
 و اجبی کند موی فرج خود را میگردانند  
 بعد از دوسه ماه فرج هر کس سو  
 میگردند که غلظت موشکاف است  
 بعضی میگویند نه از هم کس موشکاف  
 نرم و نرمیست و هم اگر موشکافی  
 با صبر و شرم از این مطالبات  
 و لغزیت بگویم و نرمیست  
 بدان هر کس ادعای قاعده و قانون  
 کرد و در نیست خیر الدین و الاخره  
 است و دلک هر موشکاف است

دست خدا در همه جا هست و در بار او دست نهد ملاحظه کن و  
 انما بل الله مرد و چشم بهوش از عاقبت بتوس و از خدا فراموش مکن  
 چون مشامت با تو صحبت مبادم کی نیست بل ادعا بکنم حالت  
 من در سابق چنین بود که علی الظاهر مودود ابراد دافع میشد  
 و جواب نمیدادم و مصدق طرف مقابل را میکردم و او خوشحال  
 بود که بمن غالب شده بنویسم که کرم شوم و ندیدی از این  
 مطلب بنویسم خوب شد که بنویس خدا ملنفت شدم همین  
 ندیدی بدان که من شرح حالتم را بگویم از برای تو فنی ندارد  
 ملی اگر خودت صمیمی باشی منفع خواهی شد باری من که فقیر  
 و ضعیف و محتاج و بی بضاعت و مغلوب و محضر چه ادعا  
 نمایم مگر به نیت که خدا او دوستی اولیاء و محمد و آل محمد صلوات  
 الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و صداعت ایشان حال  
 که چنین است چون فطره و ادبی اند این محبر خود را محبط است  
 کن اندودی با بنوش جامی در مدخل خوش و ادوا کن العز  
 لله و لولم و لولم و لولم  
 که سبب انطام و خوبی امر دینای مخض باشد بحکم عقل

از برون انداختن این و چو غلبه گفت  
 و نیز و چشم بهوش از عاقبت بتوس و از خدا فراموش مکن  
 من در سابق چنین بود که علی الظاهر مودود ابراد دافع میشد  
 و جواب نمیدادم و مصدق طرف مقابل را میکردم و او خوشحال  
 بود که بمن غالب شده بنویسم که کرم شوم و ندیدی از این  
 مطلب بنویسم خوب شد که بنویس خدا ملنفت شدم همین  
 ندیدی بدان که من شرح حالتم را بگویم از برای تو فنی ندارد  
 ملی اگر خودت صمیمی باشی منفع خواهی شد باری من که فقیر  
 و ضعیف و محتاج و بی بضاعت و مغلوب و محضر چه ادعا  
 نمایم مگر به نیت که خدا او دوستی اولیاء و محمد و آل محمد صلوات  
 الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و صداعت ایشان حال  
 که چنین است چون فطره و ادبی اند این محبر خود را محبط است  
 کن اندودی با بنوش جامی در مدخل خوش و ادوا کن العز  
 لله و لولم و لولم و لولم  
 که سبب انطام و خوبی امر دینای مخض باشد بحکم عقل





[illegible]

تر و بتر بر جان این مطلب را او می کند اگر من حدیث ذکر کنم  
 او این می خواند اگر من کلمات ناو کین و بنا را و بندها کان خدا داشت  
 برای انمطلب می ایدم اعلان نظم و تر عبادان حکما و عرفا  
 می خواند از دولتت شدم بقدر امکان ثلث این گفتگو کردم چون که  
 این مطلب بحضرت دعا و گفتگو تمام نمیشود مصداق و فعلیت بطلو  
 اگرگاه کاهی بعدی از این نفره گفت و شنید کردم بدان که  
 مضطر و فکرت خاوی دارد و بعضی رضای خداوند است  
 و شاید سوخته دل گیر من اید کچه وصالش نه بکوشش  
 دهند هر چند ابدل که توانی بکوش چه بنویسم خوشه  
 و اعتباری و بنا و عدم بقا و شبانش محمد الله و المنه چنان  
 بر من معلوم شده است و نصیب عین من هست که اگر بر طر  
 صر و دلت و لایبی از حرکتی الحمله که حکم الهیست حل شان  
 اقتضا نموده و بر او مطر منع الوفتی با اعتبار و یات پیورده باشد  
 و هم چنین لزوم تحصیل امر واقعی که از لطف الهی و اولیاء او  
 طالب هر آینه امورانی از من سر بر ند که عفا و عسر تو بگو  
 مانجو لیا دارد بلکه حکم بینون من مانند اگر بگوئی که مظهر

٥٢

[illegible]

همه بود مردم چو او در فکر جمع کردن اسباب دنیا چو او در تکلیف  
احمال دنیوی چو او محصور بگویم که تحصیل امر دنیوی و خدا شناسی  
و عبادت او اگر بدون معاشرت باشد اگر چه این نعم مشکل است  
اما بنظر من عقلی ندارد و شان ملک است و انسان از برای مطلب  
بالاتر خلق شده است و نسبت او تا ملک غدوی و خادای هست  
مقصودم شرح این مطلب نیست و این مطلب در کتب اخبار و حکما  
بطریق مختلفه مبرهن است مقصودم اینست که اسباب اگر نباشد  
نوعی خوف را گوش نمیدهد که چه بگویم چه بجای اینکه بعضی یا تقوی  
و انراست شاید بدنام افتد یعنی از دام برخی و هم چنین  
در کتاب احمال دنیوی بر تو و غیر تو باید معلوم شده باشد  
که اسباب دنیاست دنیوی از برای من مهیا شد و در تکلیف  
نفسم هم چنین بعضی از کارها از من بر میاید و اعراض دارد  
از این واسطه مود و ابراد ثواب شده ام که مرا محصل میدانی  
یعنی بپای که اگر چیزی از اسباب تلف میشود اعتنائی ندارد  
و در بدعت عقب نگردم و بهیچ وجه تشویق نکردم اطراف مجد الله  
نرسید چه بگویم ترسیدم اگر شرح این مطلب نیا بگویم طوری

[illegible]







۱۶۱

مغر چشتم شعر برین معنی  
 دلبر مستوفی را کرد بطریق شرانغم  
 نه رفته دار چون ماه ابرویش  
 چون کان زلفین او شد و معنی  
 سیم لبش چون خون کبوتر خال  
 رویش چون آینه در آب حوض  
 غزلش را در کمال  
 پاشی نامه در پشتش  
 نثار صفه بر بالوان دیوارش  
 دزد دیدم را کمان دیوارش  
 غلغله بران بفرغ از دزد بهوش  
 بفر از باغی معنی غزلش  
 این بجز را که ز سر داده ای بفرغ  
 دلم برش ای باب شایسته ای دهنده  
 این جور بجز کاغذش با بار خوار دام  
 بگوید



علم با وجود کبریاست که در این عالم  
 در خانه با طاعت و نماز و زهد و تقوا  
 ایوان عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 و از این جهت که در این عالم  
 و از این جهت که در این عالم  
 و از این جهت که در این عالم

گفتگو کردم و دیدم علاقه باینکه نمی توانی کوشش نمیدی بلکه اضمال  
 داد و مودود ابراد واضح شوم چون هر کلمه اش با وجود بدی بودن  
 اشاره بطلعه و نتیجه کلامی بود و لا در این میان باید متوال  
 چندی میکردی یا ائله کفایت حافظا که معنای بیار و دروغ  
 نیست غیر از قبل و قال حال چندی صحت ندای نفکرند و در دنیا  
 و لحن البلاغه افلا مطالعه کن و مطالعش را اگر نمی فهمی از هاش  
 بیوس مخصوص از اخش را که جامع حکمت علی و علی است اما اهلش را  
 پیدا کردن بسیار مشکل است چون لفظا بدید و بخورد بلکه علم  
 بدید و بخورد و عمل فایده باید نایند و خوش از خداوند بخواه  
 و توسل بامنه طاهرین بگو که صاحب البیت ادری و از بنده عالم  
 عامل که کل الصبیحی خوف الفراء اگر چنانچه خداوند عالم خواست  
 و دیدم که طالب و ساعی هستی بنایند الهی بیانت و کوشش بگویم آن  
 حکایتها که در فقهان آن دین سینه میزد و جوش و الا اگر مثل  
 بعضی که اگر رفتی با خدا نماند و خوف بندگی در میان او رفت  
 محض وقت گذراندن و کیف مجلس است بوده باشی اگر سؤال  
 غائی جواب نخواهی شد و اگر بشنوی فایده نخواهد داشت

معنی چشم که بلفظ ابرار  
 بخوان سخن مکتوب هر عبارت  
 مفیده است و بهر که آرد و معنی  
 در پشت و بین روی نبی سودمند  
 مکررات این کتاب گفته و آرد فای  
 الدرب که کزبان خوبت بگو  
 بگویند و در عو حافظ نرارد منم  
 بخوانم فان که بگو که کذب است  
 من قتلک یعنی نه اول قاتل  
 کثرت فی السلام و عیاله

نحو

علم با وجود کبریاست که در این عالم  
 در خانه با طاعت و نماز و زهد و تقوا  
 ایوان عبادت و عبادت و عبادت و عبادت  
 و از این جهت که در این عالم  
 و از این جهت که در این عالم  
 و از این جهت که در این عالم

محض دفع الوقت و کیف مجلس خواهد بود اما فکری از برای خودت  
 بنا و لا که جلایک پناات کافر کردند بدامن کبریاش نشیند که  
 ماری شب گذشت این قدر مگو بگو سحبه شش سحبه شدت  
 ثم قرنا طفا السراج فقد طلع الصبح و غنت کلمه ربان صلوات  
 علا

حضره العبد الامیر الحاجی ابو تراب الخ

الکلیات لکافی غایت لا مستحی

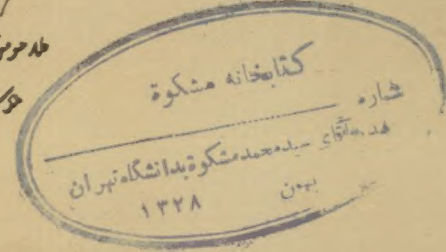
و نشیبت البیان و بیان

الکتاب المجلد

المجلد

۱۳۲۱

این نسخه ضابطه الکتب و الکتب  
 الدنیا و الکتب و الکتب  
 المقهر الکتب و الکتب  
 مله حرم الحرم و الکتب و الکتب  
 حاسب حساب الکتب





سید

مجموعہ رسائل

نمبر



